



**HARVARD UNIVERSITY**

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES  
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI  
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI  
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

**NARRATOR: MEHDI AZAR**

**DATE OF INTERVIEW: MARCH 31, 1983**

**PLACE OF INTERVIEW: NORFOLK, VA**

**INTERVIEWER: ZIA SEDGHI**

**TAPE NO.: 4**

**RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR**

NARRATOR: AZARM AZAR, MEHDI  
TAPE NO.: 04

(LIFE)-----  
-----

AFSHARTOUS, GEN. MAHMOUD

ALAM, ASADOLLAH, AS MINISTER OF COURT

AMIRALAI, SHANSEDDIN

BAGHAI, MOZAFFAR

BAHHTAR-E ENROUZ NEWSPAPER

BASHIR-FARAHMAND, ?

CABINET OF MOSSADEGH, MOHAMMAD

EDUCATION, MINISTRY OF

FARDOUST, GEN. HOSSEIN

FARROKH, SEYYED-MEHDI

GREAT BRITAIN

GREAT BRITAIN, DIPLOMATIC RELATIONS WITH

GREAT BRITAIN, INVOLVEMENT IN DOMESTIC AFFAIRS

HASIBI, KAZEM

INTERNATIONAL COURT IN THE HAGUE

KASHANI, AYATOLLAH SEYYED-ABOLGHASEM

KHAJEHNDURI, EBRAHIM

MAKKI, HOSSEIN

MIDDLETON, SIR GEORGE

MIRASHRAFI, SEYYED-MEHDI

MOSSADEGH, GHOLAM-HOSSEIN

MOSSADEGH, MOHAMMAD

MOSSADEGH, MOHAMMAD, AS PRIME MINISTER

MOSSADEGH, MOHAMMAD, RELATIONS WITH THE SHAH

NARRATOR: AZARN AZAR, MEHDI  
TAPE NO.: 04

(LIFE)-  
-----

MOSSADESH, MOHAMMAD, VIEWS OF

NANDAR, MEHDI

NASIRI, GEN. NEMATOLLAH

OIL NATIONALIZATION 1951

RAZMARA, GEN. HAJ-ALI, ASSASSINATION OF

RAZMARA, GEN. HAJ-ALI, BACKGROUND & CHARACTER OF

REFERENDUM OF 1953

SAVAK

SEDDON, DOCUMENTS FOUND IN THE HOUSE OF

SHAH, ASSASSINATION ATTEMPTS AGAINST THE

SHAH, FOREIGN RELATIONS OF THE

SHAH, RULE & ADMINISTRATIVE STYLE OF THE

SOVIET UNION

SOVIET UNION, INVOLVEMENT IN IRAN'S DOMESTIC AFFAIRS

TAHMOSEBI, KHALIL

TUDEH PARTY

UNITED NATIONS

UNITED STATES, ROLE OF IN IRAN'S DOMESTIC AFFAIRS

WATT, MISS

ZANGENEH, ABDOL-HAMID

روایت کننده : آقای دکتر مهدی آذر

تاریخ مصاحبه : سی و یکم مارچ ۱۹۸۳

محل مصاحبه : نورفولک - ویرجینیا

مصاحبه کننده : ضیاءالهدی صدقی

نوار شماره : ۴

س- آقای دکتر آذر، دکتر بقاشی متهم شده بود که در قتل افشا رطوس دخالت داشته،  
و حتی تقاضا شده بود که در مجلس از ایشان سلب مصونیت بشود، آیا شما اطلاعی از این  
جریان دارید؟ بنظر شما این اتهام درست بود؟

ج- والله، این اتهام مطرح شد و تحقیقاتی هم که بعد بعمل آوردند که بر حسب  
آن تحقیقات رفتند آن چاله‌ای که افشا رطوس را آنجا دفن کرده بودند پیدا کردند  
ثابت شد که این مطالبی که تحقیق شده همه درست بوده که به این نتیجه منتهی شد.  
و بقاشی هم که متهم بود و لابد این اتهام درست بود. کسانی هم بالاخره قضیه را  
خبر داده بودند، بنظر من پیدا شدن افشا رطوس در ظرف دوروز یا سه روز تحقیق و  
پیگیری تمام اتهاماتی را که بنظر من بر اشخاص وارد میشد تقریباً ثابت کرد.  
یک اختلاف بزرگ بقاشی با مرحوم دکتر مصدق، علاوه بر قضیه دکتر فلاح، موضوع  
اسنادی بود که در یک کیسه‌ای در منزل سدان بعد از خلغ ید از شرکت نفت و تخلیه شدن  
خانه سدان گیر آمد. حالا سدان اینها را عمداً گذاشته بود برای اینکه خبر بشوند  
مردم از اوضاع رجال خودشان یا اینکه غفلت شده بود و مانده بود، این کیسه را  
دکتر بقاشی ضبط میکند. یک مقداری از اسنادش را منتشر کردند. ولی بعد  
دکتر بقاشی دیگر از دادن اینها امتناع کرده بود و گاهی گفت که به دادگستری  
و دیوان عالی کشور سپردند و یا گفته بودند که در مجلس به با یگانی محرمانه  
مجلس سپردند. این کیسه اصلاً دیگر بدست نیامد و مرحوم دکتر مصدق هم خیلی  
اصرار نداشت، برای اینکه میدانست اسرار خیلی از رجال اطرافش هم ممکنست  
بدست بیاید و این شعر را من از او شنیدم:

پدر خیال تجربه دوستان مباش ما شب غریب وبی کس وبی یا رمیشوی  
این روش مرحوم دکتر معدق بود که خیلی نمی خواست افشاگری بشود و خودش هر چه  
تشخیص میداد روی تشخیص خودش گاهی هم با چشم پوشی عمل میکرد، مثل قضیه‌ی  
نصرت‌اله امینی که برایتان عرض کردم. او خیلی خوب اینها را شناخته بود. بقاشی  
را هم خیلی خوب شناخته بود و کاشانی را هم همینطور.

س- نصرت‌اله خان امینی ؟

ج- امینی . کاشانی را هم بالاخره همه گفتارهای کاشانی و کارهای آن شمس-  
الدین قنات آبادی و میراشرافی و بعضی از وکلای مجلس، بهادری و امثال اینها  
مرتبا " به اطلاعش میرسید و پلیس مخفی هر روز اطلاعاتی میداد. از آن جمله آن  
چیزها شبکه مربوط به وزارت فرهنگ بود مستقیماً " برای من میفرستادند و من هم  
میدیدم مثلاً " جلساتی آقایان دکتر صالح و دکتر ( ؟ ) و دکتر نامدار و اینها  
تشکیل میدهند و کارهای اقداماتی دارند میکنند. گاهی در دو خانه، گاهی  
در یک جایی، این در خانه‌ها نشان نبود. ولی خوب ما هم به روش دکتر معدق چاره  
نداشتیم. من هم از افشاگری همانطور که روش دکتر معدق بود زیاد خوش نمی‌آمد،  
خب مدارا میکردیم با اینها و کار به آن صورت میگذاشت. مخصوصاً " بقاشی یکروز  
بستری شده بود در بیمارستان و من رفتم به احوال پرسیش نظریه سابقه‌ای که  
داشتیم. بعدیک عده از فرهنگی‌ها آمدند شروع کردند که شما رفتید به دیدار  
بقاشی، بقاشی چنین، بقاشی چنان. گفتم این روابط اینطوری ما ربطی  
به عالم سیاست و کارهای سیاسی ندارد. خوب بقاشی را من می‌شناسم، پدرش را  
می‌شناختم، مریض بود، در حق من هم لطفی دارد گفتم یک احوال پرسی از او بکنم.  
گفتند این تریاکسی است و برای ترک مرفین است. گفتم هرکاری میکند بکنند  
من که نرفته بودم آنجا مرض تشخیص بدهم رفتم یک احوالی بهرسم. مقصود  
خیلی بدنام شده بود. علاقه‌ی من به بقاشی برای این بود که او یکی از مدافعان  
جدی من در قضیه رزم‌آرا بود. در روزنامه شاهد هر روز تا مدت‌ها مقاله مینوشت و  
به رزم‌آرا می‌تاخت. تا اینکه بالاخره آقای دکتر صالح بعد از عذرخواهی رزم‌آرا -

آقای دکتر حفیظی را فرستادیم پیش من که آقا شام یک چیزی بدهید در روزنامه منتشر کنند که قضیه را خاتمه یافته تلقی کنید. من هم نوشتم یک چیزی که با آقای نخست وزیر سوء تفاهمی پیش آمده بود و تشریف آوردند به دانشگاه و اظهار التفات کردند، خیلی با عبارات متین نوشتم و موضوع معذرت خواهی و اینها را نوشتم، رفع سوء تفاهم شد و من از آقایان نویسندگان جراید خواش می‌کنم که قضیه را خاتمه یافته تلقی کنند. این بقاشی با زیک چیزی نوشت که ما بر حسب دستور خود استاد قضیه را خاتمه یافته تلقی می‌کنیم ولی در واقع این خاتمه نخواهد یافت. اینهم بادم می‌آید که در شاهد منتشر شد. خب روابط من با او حسنه بود ولی حالا حقیقتش اینست که من در عالم وزارت فرهنگ و ارتباط با مصدق هیچ دلیلی نمی‌دیدم که روابط خصوصی ام را با اشخاصی مثل بقاشی قطع کنم. از او بهتر مرحوم معتمد السلطنه فرخ از مخالفان جدی مصدق بود و تنها کسی بود که در سنابرله من صحبت کرد و آن دکتر طاهری، آنهاش که معروف بودند به ضدیت با مصدق، چون با من رفتار خوبی داشتند، حتی دکتر نامدار که مخالف جدی بود و شهر دار رزم‌ان رزم‌آرا و بعداً "خب با زبانش نگرفته بودند، او با شاه هم مخالف بود ولی با مصدق هم مخالف بود، نظر به وفاداری نسبت به رزم‌آرا. یکوقت پیش من آمد برای کاری و پذیرفتم و کارش را انجام دادم. بعد خواست بیرون رفتم که بنشینم و یک چای با من بخور. گفتم، "آقا مانند من پیش شما برای شما خوب نیست." گفتم که آقای دکتر نامدار این حرفها را بگذار کنار ما همکار هستیم در دانشگاه، آنوقت هنوز دانشکده پزشکی و داروسازی با هم یکی بود و جدا نشده بود از هم، ما همکار هستیم در شورای دانشکده هستیم. شما کاری داشتید که رتان را هم من رسیدگی کردم. کارش هم این بود که موسساتی از قبیل این کلاس هنرآموزی و یک کلاسی هم در مسجد سپهسالار داشتند، بدیع الزمان و اینها را برگزیده بودند، یک کلاسهای اینجوری بود، کلاس ترویج موسیقی مرحوم خالقی اینها یک کمکهای از وزارت فرهنگ می‌گرفتند من دستور داده بودم که اینها

با دید بودجه‌شان را بما بدهند. اینکه ما ماهیانه یا سالانه مبلغی همینطور بدهیم به اینها و نفهمیم چطور شد این درست نیست، باید بودجه‌شان و مصارف این پول را بما گزارش بدهند و اینها هیچوقت صورت حسابی، بودجه‌ای چیزی ندارند و ایمن آقای دکترنا مدار برای خاطر این آمده بود پیش من. به او گفتم می‌آیند مدرسه‌تان را بررسی میکنند وضع را می‌بینند، چشم انشاء الله تصمیم موافق میگیریم و همین کار را کردیم و بعد بمن گفت که ما ندان من پیش شما صلاح شما نیست. به او گفتم آقا این موضوع وزارت یک چیزی است ولی حیثیت شخصی من و روابط من با اشخاص و دوستی‌هایمان یک چیز دیگری است در عالم ارتباط و همکاری من نمیتوانم شما را نپذیرم و پذیرفتم. حالا هم که آمدید یک جای باید بخورید. صرف کرد. والبتہ اینها بود و اینها به دکتر مصدق گزارش داده میشد. ایشان حالاً به دستورا و یا به دستور این سعید فاطمی یا خود مرحوم دکتر فاطمی نمیدانم، العلم وعند الله، در روزنامه باختر امروز ...

س- باختر امروز.

ج- بله - هر روز شایعه‌ای بود که وزیر فرهنگ عوض میشود و وزیر فرهنگ نمیدانم خیلی مخالف دارد، وزیر فرهنگ چنین است. بالاخره یک روزی من حوصله‌ام سر آمد و به آقای دکتر مصدق گفتم که آقا اینها را توی روزنامه مینویسند، خبرش به شما میرسد یا نمیرسد؟ خندید و گفت که برای چه مینویسند؟ گفتم که خوب پس چه میفرمائید آخر؟ من جواب بدهم به اینها یا همینطوری بگذارم. دیگر چیزی نگفت ولی بعد خودش قدغن کرده بود. مقصود اینکه جریان یک طوری بود که مخالفینی هم داشتم و هر اتفاقی می افتاد فوراً "در روزنامه‌ها نوشته میشد. همانطوریکه عرض کردم اگر به روزنامه‌های آن زمان و صورت مجلس‌ها مراجعه بشود ملاحظه میکنید که در میان وزرای معدق یکی مرحوم کاظمی بود که یک دفعه بهش تعرض شد، یکی مرحوم لطفی و بیشتر از همه من. هی شکایت میکردند. مثلاً آقای مهندس حسینی، دوست معدق، محرم معدق، به من از روی استهزاء

میگفت ، " دکترخان - دکترخان . " وبعدهی توصیه میکرد . من جواب نمیدادم  
توصیه‌ها را قبول نمی‌کردم . اوقاتش تلخ میشد ، پیش‌دکتر مصدق گله کرده بود .  
بر اثر همین شکایت‌ها آقای دکتر مصدق دست‌وردا دیک دفتر د دفترش با ز گذاشتند  
که هرکس شکایت از هر وزیر دارد آنجا بنویسد و وزیر مسئول طرف هم جواب  
بنویسد ، اگر جوابش درست نیست رسیدگی میشود . اگر این دفتر باشد و شما به آن  
مراجعه کنید می بینید که صفحه‌ای از این دفتر خالی از اسم و شکایت از من نیست .  
از جمله همین آقای مهندس حسینی بود . من هم جواب مینوشتم که آقایان توصیه‌های  
بیجا میکنند ، دخالت میکنند در کار .

س - آقای دکتر شما راجع به رزم آرا چندین بار صحبت کردید و همچنین درباره دکتر  
نامدار که شهردار بود در زمان نخست وزیری او فرمودید که دکتر نامدار هم باشاه  
مخالفتی داشت اینطور شایع بود که خود رزم آرا هم باشاه مخالف بود ، آیا  
این صحت دارد ؟ و اگر صحت دارد آیا شاه از این موضوع اطلاع داشت ؟ و اگر اطلاع  
داشت چطور بود که به رزم آرا فرمان نخست وزیری داد ؟

ج - واللہ اختلاف شاه با رزم آرا من شنیدم بعد از قضیه بانزده بهمن در دانشگاه  
پیش می‌آید . سوء ظن شاه از آنجا پیدا شد که آن کسی را که قصد کشتن شاه را داشت  
خود دکتر نامدار بمن گفت که داد زدم نکشیدش بگذارید از او تحقیق کنیم ، دوسه  
تا از این افسرها تیربارانش کردند و همانجا کشتندش . از آنجا بیک قدری به شک  
افتاد و بعد کارهای رزم آرا هم دیگر آشکار بود که خیلی بخودش می نازید  
بعبارت دیگر . چند دفعه در دانشگاه حقوق آمد صحبت کرد برای استادان دانشگاه  
و اینها ، یک هوای دیگری داشت و شاه هم خوب آدم داشت ، شاه همیشه تشکیلات  
خبریش خیلی درست بود . علاوه بر سا زمان امنیت یک دسته خاصی داشت که اخبار  
و اتفاقات و شایعات را به او خبر میدادند . اعتماد زیادی هم به سا زمان امنیت  
و تنها به نصیری نداشت . تشخیص داده بود که نصیری یک آدم خیلی زرنگی نیست .  
این فرد دست را برا وگماشته بود .

س - حسین فردوست .

ج - بله - فردوست را و بنا بر این خبری داشت و معروف هم این است که در گذشته شدن رزم آرا شاه دست داشت. آنروز علم می‌رود پیش رزم آرا و رزم آرا را بر می‌دارد که آقا، مجلس ختمی بوده در مسجد شاه، حتماً "باید برویم آنجا". رزم آرا هم بر اثر اصرار علم می‌رود و آن کسی هم که رزم آرا را می‌زند غیر از آن کسی بود که متهم شد. کی بود متهم شد؟

س - خلیل طهما سبی بود.

ج - خلیل طهما سبی. او آنجا بود ولی زننده یک کس دیگری بود، تیرانداز ماهری بود که خود شاه تعیین کرده بود که رزم آرا را بزند. این شایع شد در همان روز. و برعکس شایع شد که رزم آرا قصد داشت یک روزی که شاه را دعوت می‌کند برای چسبی آنجا شاه را بکشد و کودتای بکند. یک همچین کارهایی در نظر داشت و بنا بر این این اختلاف بین اینها خیلی واضح و آشکار بود.

س - ولی یک مسئله عجیبی که اینجاست اینست که خلیل طهما سبی عضو فدائیان اسلام بود که رهبرش نواب صفوی بود که با آیت الله کاشانی بسیار نزدیک بود. ولی در عین حال این مسئله هست که رزم آرا را شاه کشته است. آیا فدائیان اسلام و نواب صفوی از طریق کاشانی احتمالاً ارتباطی هم با دربار داشتند؟

ج - والله آنرا من نمی‌دانم. من همین اندازه میدانم که یک عکس از خلیل طهما سبی در روزنامه‌های آن زمان منتشر شد که کاشانی دست روی سرش گذاشته بود و از او استمالت می‌کرد، بعد از آزاد شدنش.

س - آزادیش را مجلس شورای ملی تصویب کرده بود زمان دکتر مصدق.

ج - گویا. من با زاطمینان ندارم. بله، یک همچین چیزی بوده، بله.

س - آقای دکتر آذر یک مسئله دیگری را که من ممنون خواهم شد برای ما یک مقداری توضیح بفرمائید مسئله حزب توده است در زمان نخست وزیر دکتر مصدق. حسب مسلماناً "موضوع مخالفت حزب توده با دکتر مصدق و با ملی شدن صنعت نفت از او باطل کار در همه جا هست. ولی از آنجایی که بسیاری از کتابها و مطبوعات غربی دکتر مصدق

راگامی متهم به همکاری با کمونیستها کردند و گاهی وقتها هم او را متهم کرده اند که در واقع با ساستی که در پیش گرفته بود میدان را برای حزب توده بازگذاشته بود و کشور را در جهت سقوط به دامن کمونیستها هدایت میکرد، آیا این مسئله حقیقت دارد؟

ج - واللہ آنچه من از قول دکتر معدق شنیدم، در مدافعاتش هم گفت، گفت که اینها توده‌ای‌های نفتی هستند، اینها توده‌ای‌های واقعی نیستند و قابل توجه و قابل اهمیت نیستند، های وهوشی راه میاندازند. خب ولی توده‌ای‌ها بودند جماعتی مخصوصاً "از جوانان نشان که واقعا" خیلی سمج و مصر بودند در کار و با اینکه نخست وزیر موافق باشد یا نباشد آنها دنبال کارها و تشکیلات خودشان بودند. از جمله مثلاً "اتفاقی افتاده بود در نیشابور. چندتا از معلم‌ها آنجا شلوغ کرده بودند و آن موضوع حزب توده پیش آمده بود و اینها توده‌ای بودند و تبلیغاتی کرده بودند. خلاصه جنجالی در نیشابور برپا کرده بودند در مدرسه. خبرش را که بمن دادند من دستور دادم که آنها را منتظر خدمت کنند. این جنجال برانگیختن‌ها و شلوغ کردن‌ها در مدارس بهتر ترتیبی است بهر عنوانی است با ید موقوف بشود و الا هر روز ما کارمان اینست. آنها هفت نفر بودند. طولی نکشید سه چهار روز بعد یک تلگرافی از اتحادیه معلمین پراگ رسید. اعتراض کرده بودند که شما فرهنگیان را بدون دلیل منتظر خدمت کردید و اینها معلم هستند و محترم هستند و چنین و چنان. من درهای این ورقه نوشتم که من متعجب هستم که تا بحال عده زیادی از اعضاء وزارت فرهنگ و از معلم‌ها را با زنشسته‌ها منتظر خدمت کردم ولی هیچوقت این اتحادیه معلمان پراگ اعتراضی نکردند برای خاطر این هفت نفر اعتراض کردند و از پراگ تلگراف کردند بمن و معلوم است که این هفت نفر با آنها ارتباط داشتند و این خودش نشانه ارتباط اینهاست.

بنا بر این، در رابطه با حفظ انضباط در مدارس من کار درستی کردم. این به داد من رسید. قضیه از این قرار است که وقتی بعد از کودتا با زمتهم شدم به توده‌ای بودن،

یکنفر از اعضای وفادار وزارت فرهنگ این ورقه را دیده بود در بایگانی و این را برداشته بود برده بود پیش با جناح من معاوینی و به او داده بود که این نمونه ضدیت دکتربا حزب توده است، او هم بر اثر خواهش همسر من این نامه را فرستاده بود برای زاهدی. خود همسر من نامه‌ای نوشته بود، نوشته بود که این متهم است به توده‌ای بودن و لسی از نمونه‌های کار او این حاشیه است که برای نامه نوشته که بعد از آن یک قدری این موضوع توده‌ای بودن تعدیل شد. ولی غب توده‌ای‌ها واقعا " یک اخلاقی داشتند، مثل این‌ها پاسدارها و چیزهای امروزمان، که اصلا" منطق و بحث و اینها حالیشان نمیشد. از بس اینها مراجعه میکردند چند دفعه متحد المال مادر کردم که آقا من مراجعه دسته جمعی رانمی پذیرم. هر کس هر کاری دارد اولاً بنویسد اگر رسیدگی نشد اجازه بخواهد بیاید توضیح بدهد. بعد اینها گاهی نامه‌هایی مینوشتند، بعضی‌ها جواب نداشت. حالا اجازه میگرفتند می‌آمدند پیش من. همچنین که صحبت شروع میشد میرفتند توی کار توده. فلان توده‌ای اینطور، فلانکس... میگفتم که آقا شما برای مطلب دیگری پیش من آمده‌اید ولی گوش نمیدادند. بالاخره مجبور میشدم عذرشان را بخواهم. شما آقا مطلبی پیش کشیدید، اجازه گرفتید آمدید پیش من و ارد این شدید که فلان هم حزبتان، فلان توده‌ای را باز نشسته کردیم. یک همچنین اخلاقی داشتند، بهیچوجه ول کن معامله نبودند. غب مرحوم دکتر مصدق هم تقریبا " همین معامله را با اینها میکرد. و گویا یک وقتی از او جایی خواسته بودند که در آنجا میتینگی بدهند یا اجتماعتی داشته باشند. به آقای سرلشکر... کی بود که رئیس حکومت نظامی بود در او آخر؟ به او مراجعه کرده بودند اینور و آنور دکتر مصدق گفته بود با در منظره اجازه بدهید بروند اینها میتینگشان را برگزار کنند. اینها دست بردار نیستند و همچنین اتفاقی افتاده بود. آنروز قبلا" آمدند پیش من. من آنها را نپذیرفتم و رفته بودند. غب، این معروف شد که آقای دکتر مصدق توده‌ای‌ها را ملاقات میکند و بلافاصله بعد از آن قصد کودتای انجام نشده در همه جا نوار منتشر کردند " جمهوری ". دکتر مصدق می‌گفت اینها راهی جمع میکردند ولی دوباره منتشر میشد نوارها را توی خیابانها نصب میکردند. " جمهوری لازم است " ، " زنده باد جمهوری " ، " شاه فلان است " . دکتر مصدق هم درگیر و در کارها بود و چاره‌ای جز رفتن رملایم نداشت.

س - آقای دکتر مصدق این اصطلاح توده نفتی را بکار می بردند منظورشان را ممکن است توضیح بفرمایید که منظور از توده نفتی چیست ؟

ج - مقصود از توده نفتی یعنی اینها تحریکات انگلیسها است ، و واقعا " تحریکاتسی داشتند انگلیسها ، بطوریکه بالاخره مرحوم دکتر مصدق تصمیم گرفت که قطع رابطه بکنند . یکی از شبهای تاریخی بخاطر من میآید همین موضوع قطع رابطه با انگلیسها بود . مرحوم دکتر مصدق آنشب ، حالا تاریخ درست خاطر من نیست ، آمد به هیئت دولت گفت ، " آقایان من یک مطلبی دارم میخواهم با آقایان مشورت کنم . " صحبت این در خارج بود که می - خواهند قطع رابطه کنند با انگلیسها ولی غبجدی نبود . ایشان گفتند ، " من یک مطلبی را امروز میخواهم مطرح کنم وبدون رودربایستی از آقایان میخواهم خواهش کنم که وقتی ما وارد بحث شدیم دیگر از این اطاق کسی خارج نشود تا به نتیجه برسیم . و اگر حالا کسی کاری دارد ، قضای حاجتی دارد یا میخواهد برود بمنزلشان خجالت نکشند بروند کارشان را بکنند ، ما هم کار خودمان را میکنیم . " یکی دونفر پاشدند رفتند کاری داشتند در خارج انجام دادند و آمدند . گفت در را بستند ، درب راهروی آن اتاق را هم بستند قضیه را مطرح کرد ، که من بالاخره تصمیم گرفتم که قطع رابطه بکنم برای اینکه اینها از دسیسه دست برنمیدارند . مخصوصا " این میدلتون که کاردار سفارت انگلیس بود خودش سفير شهرد بود کسی بود که قبلا" رفته بود ، حالا با آقایان مشورت میکنم نظرشان را بدهند . بحثی شد یک قدری طولانی از چپ و راست ولی بالاخره تصمیم گرفتند که قطع رابطه بکنند . گفت بسیار خوب ، حالا که تصمیم گرفتیم آن متصدی را دیو ، که اسمش متأسفانه من همین دوسه روز پیش هم فکر میکردم یا دم نمیآید او را قبلا" خواسته بود در اتاق پائین ...

س - بشیر فرمند .

ج - بشیر فرمند ، آفرین . عرض کنم که در حضور ما به ایشان دستور دادند که شما همین حالا موضوع قطع رابطه ما را به تمام سفارتخانه های ایران اطلاع بدهید و به آنها هم از قول من میگوئید که فوراً " با مقامات مربوط در آن مملکتی که هستند اطلاع بدهند که ما تا دولت انگلیس قطع رابطه کردیم . و بما هم گفت تا جواب آقای بشیر فرمند بیا بدیم

که این کارها شده و آنها مطلع شدند ما توی این اطاق میمانیم، کسی از اینجا بیرون نباید برود. نشستیم صحبتهای مختلف گاهی شوخی گاهی جدی، طول کشید تا یک بعد از نصف شب. بشیرفره مند آمد و نتیجه را خبر داد. البته نه به همه، به آن دول مهم خبر دادند آنها هم به مقامات مربوطه، وزارت خارجه و آنجا هائی که باید خبر بدهند خبر دادند و قضیه قطعی شده بود. آقای دکتر مصدق باشد رفت و گفت شما آقایان هم تشریف ببرید. صبح یک جلسه فوق العاده بنظم تشکیل دادیم. یا من تعادفا " رفتم. دیدم آقای دکتر مصدق مشغول صحبت است درباره این موضوع که بلافاصله بعد از رفتن آقایان و انتشار خبر شاه تلفن میزند که آقایان یک همچین کاری کردید شما، چرا؟ گفتم که آقایان ما وظیفه داریم، ما مشورت میکنیم، هیئت دولت تصمیم گرفته و این را هیچ لازم نبود به شما خبر بدهیم، کسب اجازه نکنیم. ولی شاه خیلی اوقات تلخ بسود. شاه گفت، " آقایان جواب این میدلتون را چه بدهم؟ این آمده پیش من. " دکتر مصدق گفت که آقایان ما قطع رابطه کردیم جوابش خیلی ساده است. نیم ساعتی گذشت دوباره تلفن کرد که آقایان این میدلتون دست بردار نیست میگوید این را در هر صورت اقل " یک بیست و چهار ساعتی، نشد یک دو اوزه ساعتی عقب بیا نندازید. من جواب دادم که آقایان گذشته، ما همه جا خبر دادیم و همه جا مطلع هستند، قضیه عالمگیر شده است و ما کاری نمیتوانیم بکنیم. مقصود این که شاه خیلی سراپین کار هم اوقاتش تلخ شده بود. دکتر مصدق خب تصمیماتی میگرفت، مشورتش را میکرد و اجرا میکرد و اعتنائی به شاه و اینها نداشت. اینها روز بروز بر عداوت شاه اضافه میکرد. بعد هم که انگلیسها در ظرف چهار رنج روز همه را مرخص کردند حتی یک پرستاری بود در بیمارستان پهلوی به اسم میس وات. این میس وات مثل همه انگلیسها یک پرستار عنود و تسلط طلب و برتری جو بود و بیمارستان مالک را ابتدا اداره میکرد. بعضی از اطباء آنجا مراجعه کرده بودند که میس وات این بیمارستان را اداره میکند و اگر این برود کار ممکن است مختل بشود یک فرصتی بهش بدهید. مصدق گفته بود نمیشود که یک انگلیسی بخصوص سر مقامات رسمی باشد. حتی من بعد از یکی از این آقایان همکارانم که با دربار هم رابطه داشت شنیدم که میس وات هر شب بعضی رجال و دانشگاهای را به منزلش دعوت

میکرد. آنها خب مشغول توطئه و دسیسه بودند. خلاصه میس وات را هم بیرونش کردیم. همچنین که کودتا شد میس وات دوباره برگشت سر همان پستش و با همان اقتدار اداره بیمارستان را عهده دار شد. معلوم بود که واقعا " این اقدام مصدق یک اقدام خیلی لازمی بود. گرچه خود ابرانیها هم بودند اما مثال حاشری زاده و مکی و امثال اینها. من یکروز، همان روزهای اوائل رفتن ما به مجلس بود از آقایان وزرا کس زبانی نمانده بود مرحوم کاظمی بود و من بودم، و یک مندلی فاصله داشتم، مکی بود و یکی دوفرد دیگر بودند مکی آمد بیخ گوش مرحوم کاظمی یک حرفی زد، من شنیدم آقای کاظمی گفت آقا نمیشود آخر شما حالا میگوئید ولی آقای دکتر مصدق قبول نمیکنند. مکی دست زد روی آن پیشدستی و گفت، " ما نوکر مصدق السلطنه نیستیم." من این را شنیدم، واقعا " از آنجا تکلیفم با مکی مشخص شد که این با همه ی ملی بودن و سرباز فداکار و نمیدانم وکیل اول تهران و اینها اینجوری از آب در آمده که میگوید ما نوکر مصدق السلطنه نیستیم. و بعد هم اتفاقاتی افتاد که قضیه را خیلی روشن کرد. بالاخره اختلافات بود و مرحوم دکتر مصدق هم در بعضی موارد چاره ای جز مسامحه و اغماض نداشت، حقیقتش همان شعر ما شب بود که: " ما شب غریب و بیگس و بی یا رمیشوی." چاره ای نبود. مسئولیت بزرگی داشت، گرفتار آن بود، آن جریانهای معمولی داخل مملکت زیاد در نظرش مهم نبود. حالا توده های ما هم بودند گاهی تظاهراتی میکردند. این را بعد ها حمل کردند به موافقت با توده های ما. دیشب عرض کردم که در این آنسیکلوپدی فرانسه آخرین چاپش گراند آنسیکلوپدی که ده جلد است، دو جلد هم ضمیمه داشت، من شرح حال مصدق را آنجا نگاه کردم دیدم در آنجا بعنوان رهبر ورثیس توده ای های ایران معرفی شده است. خب وقتی یک همچنین تبلیغاتی میشود که حتی نویسندگان آنسیکلوپدی که این هم کم کاری نیست اینهمه نشریات لاروس به این اهمیت، اینطور خلاف مینویسند دیگر افکار مردم عادی و یا خارج از ایران پیدا است که ممکن است چقدر گمراه شده باشد.

س- آیا آزادی ای که دکتر مصدق تا حدود زیادی برای حزب توده قائل شده بود بطر اعتقاد دکتر مصدق به اصل تعزب و آزادی احزاب در حکومت مشروطه نبود؟

ج - واللہ من درامور سیاسی خیلی با مرحوم مصدق تماس نداشتم که کنه افکار او را بدانم . من ارتباط بیشتر همان در عالم وزارت فرهنگ بود ، گاهی خودش بیک مطالبی اظهار میکرد . حالا واقعا " یک همچین قصدی داشت یا نه . البته دکترا مصدق فکرش آزادی بود . یک آزادی پارلمانتر مطابق اصول مشروطیت و قانون اساسی و متکی به این بود ، بنابراین هیچ بعید نیست که طرفدار آزادی احزاب بوده باشد ولی من باور نمیکنم که حزبهائی مثل حزب توده را که ما خودمان دیدیم که در قضیه تقاضای نفت روسیه از ایران آن سادچیکف به ایران آمده بود ، اینها بیک تظاهراتی کردند . من خوب خاطرم هست در خیابان شاه آباد ایستاده بودم ..

س - کافتارادزه را میفرمائید که آمده بود به ایران ؟

ج - بله - و اینها تظاهرات معظمی تشکیل داده بودند ، کارگزاران و اینها و در هر ردیف یک سرباز روسی تفنگ بدوش هم حامی اینها بود ، که این تظاهرات اینها بایک همچین منظره ای من خیال نمیکنم که کسی معتقد شده باشد که این توده ایها واقعا " آزادیخواه و طرفدار کارگرویک حزب بالاخره اساسی بوده باشند . در اینکه تحت حمایت روسها بودند گفتگوئی نیست . کما اینکه بعدا " همشان هم به روسیه مهاجرت کردند . رادمنش و کشا و رز ، کشا و رز از جهت دیگری در رفته بود . همین کجا نوری و اینها سالها آنجا بودند در عصر حاضر برگشتند و روسها هم هیچیک از تقاضاهای مصدق را راجع به پلاهای ایران که آنجا تودیع شده بود قبول نکردند و بلاناطه بعد از مصدق به زاهدی پس دادند . خوب معلوم بود که اینها روابط خوبی ندارند و بنا بر این مصدق طرفدار توده ایهای واقعی نمیتوانست باشد ، این اعتقادش که اینها توده ایهای نفتی هستند ، در مدافعانش هم گفته بی اساس نبوده است . بالاخره توده هم جزو احزاب ممنوع شده بود قبل از نهضت و بنا بر این دکترا مصدق هنوز بمرحله ای که به این فکرها بیاقتد نرسیده بود . او در موضوع نفت هنوز گرفتار بود و قضیه نفت را میخواست حل کند و تمام کند که کودتا شد .

س - آقای دکتر آذر این تقاضای استرداد دطلای ایران از شوروی ، این مذاکرات از زمان دکتر ممدق شروع شده بود؟ یا اصولاً روسها بکلی به درخواست دکتر ممدق بی اعتنائی کرده بودند؟

ج - والله من آنچه که شنیدم اینست که دکتر ممدق در موقعیکه کسر بودجه داشتند ، گوا اینکه موازنه‌ای بود در اقتصا دودر ما درات و واردات ، ولی مخارج زیادی بود که محل نداشت و بیکر این افتاده بود و خواسته بود . در ابتدا ده میلیون دلار بنا بود دولت آمریکا بدهد . دولت آمریکا ، ترومن وعده داده بود و بعد ندا دا امتناع کرد . دکتر ممدق بعد از آن بفرما استرداد دطلاهای و دیعه ایران افتاد و آنها هم امتناع کرده بودند . خلاصه اینکه انگلیسها بعد از اینکه میبینند دیگر کار گذشته و کاری با ممدق نمیشود کرد ، ممدق هم موضوع فروش نفت را عملی کرده و اقدامات اینها برای جلوگیری از صادرات نفت و توقیف کشتی های ژاپنی و ایتالیا بی در محاکم مربوط به خود این ممالک رد شده بود دیگر چاره ندا شدند جز اینکه آمریکا بی ها را شریک کنند . آنوقت به سراغ آمریکا شپها رفته بودند . آنها هم که منتظر یک همچین کاری بودند اصلاً که در باب نفت شریک بشوند و آن کودتا را که مشهور عالم است کردند .

س - آقای دکتر شما از جریان صحبت دکتر ممدق با بانک جهانی و پیشنهاد بانک جهانی به دکتر ممدق چه اطلاعی دارید؟ من این را از این نظرمی پرسم برای اینکه انتقاداتی به دکتر ممدق هست که اگر دکتر ممدق پیشنهاد بانک جهانی را می پذیرفت این مسئله کودتا شاید پیش نمی آمد و مسئله نفت حل میشد . نظر شما در این مورد چیست؟

ج - والله من اطلاعی در این باب ندارم ، حقیقتش . عرض کردم که من در کار نفت و بسیاری از امور سیاسی مستقیماً " هیچوقت با دکتر ممدق صحبتی نمی کردم . شایعاتی بود که می شنیدیم که شما بیشتر از من خبردارید از این شایعات . و به این جهت از این قضیه هیچ خاطر نمی آید .

س - پس در جریان نفت در واقع دخالت مستقیمی نداشتید؟

ج - ندا شتم نخیر. من طرفدار ملی شدن نفت بودم و در خارج، حتی در سردر سها بیم به دانشجویان توضیح میدادم و این اقدام بزرگ مصدق را و دخالت و نفوذی که شرکت نفت انگلیس در تمام کارهای ما داشت اینها را توضیح میدادم. من از فرهنگیان و از دوستان فرهنگیم مثلاً شنیده بودم که حتی معلمهای خوزستان، مدیرهای مدارس خوزستان هم اینها، می باستی با نظر شرکت نفت، مدیر شرکت نفت در خوزستان انتخاب بشوند. دادستان همینطور، قاضی ها همینطور، از آن جمله قاضی هاشی که ما مورچیز شده بودند مرحوم معاون زاده سهرابی بود. او یکی از قضاات خیلی مبرز و خیلی جدی و صمیمی بود، طرف هیچکس نبود فقط آن کار دادگستریش را انجام میداد. او را ما مورخوزستان کرده بودند بالاخره چند دفعه توطئه کرده بودند برای کشتن او در آنجا بالاخره خواسته بودندش برگشته بود از آنجا و یک همچین اتفاقی بود. در ادارات ما هم از آن اسنادخانه سدان یکی را جمع به همین ابراهیم خواجه نوری بود که منتشر شد که او را به امر او پیشنها دآن سدان به ریاست اداره رادیو ایران گماشته بودند. از این قبیل اخبار خیلی بود. انگلیسها در همه جا دخالت داشتند. شاه خودش هم بطور استهزاء در کتاب "ما موریت برای وطن" به این مطلب اشاره کرده که من چند دفعه به دکتر مصدق پیشنهاد کردم که قبول ریاست بکنند، دولتی تشکیل بدهد او بمن گفت که شما اول ببینید که انگلیسها و روسها موافق هستند یا نه. او مقصودش این بوده که بدانید آنها نمی گذارند شما آزاد باشید و من ریاست نخست وزیری را داشته باشم. از ناحیه آنها نگران بود. شاه این را عمل کرده برای اینکه این تابع آنها بوده و میخواسته که بلبه با اجازه آنها نخست وزیر بشود. این شایع بود دیگر، بلبه همینطور هم بود، همینطور هم بود اینها خیلی نفوذ داشتند و واقعاً "این ملی شدن شرکت نفت یک شاهکار بزرگی بود. ملت ایران قدرش را ندانست ولی در عالم اشیر گذاشت. بعد از آن ملی شدن کانال سوئز پیش آمد، بعد از آن اغتشاشات و گفتگوها

در اندونزی و نمیدانم بسیاری از جا های دیگر .

س - عراق و ..

ج - بله ، در آفریقا و اینجا و آنجا سروصدا بلند شد . یک قضیه ای برای شما نقل کنم اگر چه رسماً " این خبر در ایران شایع نشده است ، ولی من این را از قول آقای دکتر امیر علائی از دکتر غلامحسین خان مصدق ، از قول ایشان ...

س - پسر دکتر مصدق .

ج - پسر دکتر مصدق . این دکتر امیر علائی خوب پایبند دکتر مصدق بود و بسیار غلامحسین خان مصدق هم خیلی رفیق بود . در یک سفری که او میرفت به بیسک کنگره بیماریهای زنان در کازابلانکا در یک جاشی ... این را همراهش میبرد . میگفت که یک روزی ما ، روز آخر کنگره بود ، آمدیم پائین از اتاق دیدیم یک اعلان بزرگی نصب کرده اند که امروز یک احتفالی است در فلان جا ، مسافرت دوری ، بعنوان یاد بود مصدق و آقایان اطباء مخصوصاً " ایرانیها که ما بلند و سیله رفت و آمد برایشان فراهم میکنیم و تشریف بیاورند ، و ما داوطلب شدیم . بلافاصله اتوبوسهای تهیه دیده بودند یک عده ای رفتیم و مسافت زیادی رفتیم چند ساعت راه ، از جنگل و از راه و از صحرا عبور کردیم رسیدیم به یک جاشی در وسط یک جنگلی . دیدیم عده زیادی از این سیاههای آفریقائی از همه طوایف جور و جور با لباسهای خودشان میآیند و اصلاً دایره بزرگی تشکیل دادند . دکتر غلامحسین خان مصدق را سوار یک چیزی کردند ، مثل برانکار ، یک تختی بلند کردند و دور تا دور گرداندند .

س - مثل تخت روان .

ج - بله تخت روان ، که این پسر دکتر مصدق است . آنها به یاد دکتر مصدق آنجا یک احتفالی کرده بودند که آزادی را بما یاد داد ...

یک جبهه مخصوصی هم به دکتر غلامحسین خان مصدق آنروز هدیه کرده بودند آنجا ،

آن را داشت ، من ندیدم . دکتر امیر علائی میگفت ما حیرت‌مان زد که این سپاهها در دل آفریقا چطور به این فکر افتادند ، بعد از مدتی دوباره با ددکتر مصدق را با خطا طرأ ورده بودند . و این فکر اثر کرده بود در همه عالم ولی متأسفانه شاه ، خیانت شاه و رجال دیگر سبب شد که آن انقلاب بیک صورت دیگری در آمد ، آن نهضت ملی اشرفش کا ملا " هم از بین نرفت ، بالاخره با زکنسرسیوم شد ، مدت محدودی بود و شاه نتوانست کم کم ادعا ها پیش را بالا ببرد ، درآمد ایران از نفت واقعا " هم خیلی زیاد شده بود . ولی خبر ریخت و پاش هم بود که متأسفانه از این پولها چیزی به کیمه ملت ایران نرفت .

س - منظور شما اینست که دکتر مصدق بود که نفت را از انگلستان برای ایران پس گرفت و به ایران برگرداند .

ج - بله ؟

س - منظور شما اینست که آن شخص دکتر مصدق بود که نفت را در واقع از انگلستان برای ایران پس گرفت ، این درآمد بعدی نفت همان که به ایران سرازیر شد در واقع در اشراف اقدام دکتر مصدق بود ؟

ج - بله . برای اینکه انگلیسها طوری مسلط بودند آقا کسی بحساب اینها نمیرسید . من بکروز سرا بنکار ، در دانشکده حقوق یک کاری بود دعوتی کرده بودند ، با مرحوم دکتر زنگنه که آنوقت وزیر فرهنگ بود و موافق بود با اینکه عجالتا " نفت را در دست انگلیسها بگذارند وقتی درآمدیم از آنجا گفتگوشی کردم . بها و گفتم که آقا شما به چه مناسبت این حرفها را میزنید آخر ؟ گفت که حقیقتش اینست که ما در تمام بانکها و اینها که عجالتا " داریم و این استادهای دانشکدهها و اینها یک کسی که بحساب

اینها بتوانند برسد نذاریم و هر چه حساب به ما میدهند مجبوریم قبول کنیم. بنا بر اینس چاره‌ای نداریم با اینها یک درجه مسالمت کنیم، این در زمان رزم آرا بود و پیشنهادها ایشان را قبول کنیم. وقتی اینطوری است ما چکار میتوانیم بکنیم؟ خب آقا دکتر مصدق ملاحظه بفرمائید که یک تنه، البته با چند نفر مشاور، رفت به دیوان داوری لاهه و آنجا دیوان داوری لاهه را متقاعد کرد که صلاحیت رسیدگی به شکایت دولت انگلستان در باب شرکت نفت را ندارد. آنها هم بلافاصله تصمیم نگرفتند ولی بالاخره استدلال دکتر مصدق بقدری قوی بود که چاره‌ای نداشتند. بعد از دو ماه، سه ماه رأی صادر کردند که بله دیوان داوری لاهه صلاحیت رسیدگی به شکایت دولت انگلستان از دولت است ایران ندارد، زیرا دولت انگلستان طرف دولت ایران نیست، دیوان داوری لاهه برای حل اختلاف بین دو دولت و دولت‌ها تأسیس شده. دعوا در حقیقت بین شرکت نفت انگلیس است و دولت ایران بنا بر این صلاحیت رسیدگی به این کار را ندارد. این آقایان امروزی برخلاف کارها ایشان را به دیوان داوری لاهه مراجعه میکنند، شکایت بانکها و سرمایه داران آمریکائی از حکومت ایران به آنجا ارجاع شده و دیوان داوری لاهه هم دخالتش را قبول کرده است. خب این یک درسی بود که مصدق به دیوان داوری لاهه داد. بعد رفت به شورای امنیت، آنجا هم قضیه را با استدلال با منطق با ارا شاه اسناد ثابت کرد که حق ملت ایران تلف میشود و این شرکت تقلب کرده، حساب ایران را درست نپرداخته و اعمال نفوذ میکنند در کارهای ایران و آنجا هم آنها را متقاعد کرد. بدون اینکه خونی از ما غی بریزد، بدون اینکه دعوائی برپا بشود، خب آقایان این کاری بود این کار بود. حالا ز سابقه این حرف از کی بود گفتند قبادیان گفته بوده یا نمیدانم کی پیشنهاد کرده بوده، هرکی هست تنها دکتر مصدق بود که توانست برود در دیوان داوری لاهه عدم صلاحیت آنجا را ثابت کند و در شورای امنیت محق بودن ایران را درباره ملی کردن نفت ثابت بکند و رأی موافق بگیرد. این کار دکتر مصدق بود غیر از دکتر مصدق کس دیگری به عقیده من از عهده اینکار بر نمی آمد و خوب خدمت او را دیدیم بالاخره.

س - آقای دکتر یکی از انتقاداتی که از دکتر مصدق میکنند این است که دکتر مصدق اشتباه بزرگی که کرد این بود که دست به فراندوم زد و مجلس شورای ملی را تعطیل کرد برای اینکه این مجلس شورای ملی بود که در واقع در واقع عهده‌سیر به کمکش آمد ولی دکتر مصدق خودش را با این فراندوم از یک چنین کمکی محروم کرد. من میخواهم از خدمتتان تقاضا کنم که اولاً "بفرمائید که آیا دکتر مصدق این مسئله فراندوم را در هیئت وزیران به بحث گذاشت؟ و اگر گذاشت آیا شما با فراندوم موافق بودید؟ یا اگر موافق نبودید دلالتان چه بود و چه نظری داشتید؟

ج - عرض کنم که بله فراندوم به ضرر مصدق تمام شد، این را ما قبول داریم. در هیئت دولت مطرح شد. گفتیم آقای مهلتی بماند بدهید، که قدری بحثی بکنیم و تحقیقی بکنیم و فکری بکنیم. و بعضی ها گفتند خیر ضرورت دارد باید هر چه زودتر صورت بگیرد. بعدش هم آقای دکتر مصدق آمدند به جلسه، من خوب خاطر هستم که یکی از آقایان همکاران ما خطاب بمن کرد و گفت که آقای شما هاشمی که راجع به تأخیر فراندوم مطلبی میگفتید به خود آقای دکتر مصدق بگوئید. من گفتم من پیشنهادی بود به آقایان کردم و به آقای دکتر مصدق بنده عرضی ندارم ایشان آمده اند برای مشورت و حالا صحبت میکنند. بعد در آن جلسه تصمیم گرفتند که فراندوم هر چه زودتر بشود و شد. حالا اشتباه بود یا اینکه... ولی خوب مجلس آن مجلس اولی نبود، این را باید در نظر گرفت که مخالفان جدی در مجلس بودند. از آن جمله خود مکی بود که بعنوان بازرس بانک تعیین شده بود. خوب مصدق فکر میکرد که ممکن است که رأی اعتماد به او ندهند و کار به استیضاح بکشد. و فکر کرده بود که با فراندوم این مجلس را یکجوری از کار بیاندازد. حالا اشتباه بود یا نبود این را بنده نظری نمیتوانم عرض کنم ولی در عالم خودم فکر میکنم که آن به ضرر مصدق تمام شد.

س - آیا حسین مکی قداستیضاح دکتر مصدق را داشت راجع به بانک ملی و انتشار اسکناس؟

ج - بله . مکی جدا " مخالف بود . آنروزها دیگر مخالفت مکی را کسی تردید نداشت . بخصوص که با بعضی از ماها هم سخت درافتاده بودا ز سابق بعلت همین مخالفت با کاشانی و امثال اینها . خلاصه وضع مجلس همچین معلوم نبود . آقای دکتر معظمی هم که رئیس مجلس بود آن زمان با میتوانست بعد از فراندوم دوباره همان مجلس را دعوت کند و گویا ده روزی پانزده روزی مهلت داشتند و کلاً تا تصمیم بگیرند ، یک همچین بحثی بود ، خب نکردند کوتاه کردند و فراندوم عملی شد .

س - آقای دکتر کسانى بودند در هیئت وزیران که با تصمیم به فراندوم مخالفت کردند ؟

ج - من یادم نمی آید . بله بعضی ها بودند از جمله کسانى گفتیم آقا بما یک مهلتی بدهید ، یک دفعه مطرح شد این . یک شب و روزی ، دوروزی ما فکری بکنیم ، مشورتی بکنیم و اینها . ولى بعد از آمدن دکتر مصدق دیگر دیدیم که جای حرفی نیست . خودش مطلب را صریح گفت و همه قبول کردند .

س - من به این علت این سؤال را میکنم که شما قبلاً چندین بار فرمودید که دکتر مصدق اصول دموکراسی را در جلسات هیئت وزیران کاملاً رعایت میکرد و بتمام وزراء این حق را میداد که نظر با تشان را مطرح بکنند و از موضوعی که میگیرند دفاع بکنند و دلایلشان را بگویند .

ج - خب بله - برای همین هم آمد به هیئت دولت . آمدولى وقتی مطلبش را گفت دیگر کسی بحثی نکرد ، مخالفتی نکرد .

س - مخالفت جدی کسی نکرد .

ج - نکرد . در واقع او در عالم خودش هیئت دولت را در جریان گذاشت . شاید عده ای بودند در هیئت دولت که قبلاً از نیست مصدق خبر داشتند و با آنها مذاکره کرده بودولى خب امثال بنده هیچ خبر نداشتیم یک دفعه مطرح شد و به این صورت برگزار شد . بله او مشورت میکرد خب این روش عادى و معمولی بود . البته یک مورد غیر عادى هم ضروری هم پیش میآید که مجبور بود خودش تصمیم بگیرد . از جمله اعلان تخفیف قیمت نفت هیچ در هیئت دولت مذاکره نشد . با همان مشاوریین خودش صحبت کرده بود و

تصمیم گرفته بود که پنجاه درصد نفت را ارزانتر بفروشد. مشتری پیدا شد برای بیش از پنجاه میلیون دلار. دوسه تا کشتی نفت رفت بالا برد قیمت را، بیست و پنج درصد تخفیف میداد.

س - مشتری از کجا پیدا شد؟ از ایتالیا؟ ژاپن؟

ج - از ژاپن یا ایتالیا. بالاخره انگلیسها آنجا هم محکوم شدند. برای اینکه دیدند که این عمل دارد ادا می‌پیدا میکند، قیمت نفت را بالا برد و صحبت این بود که بعد از اینکه یک مقدار نفت فروختند اولاً این مضیقه مالی بر طرف می‌شود، ثانياً "باز می‌برند آن قیمت، مشتری‌ها دیگر مستقر میشوند که انگلیسها موضوع کودتا را پیش آوردند.

س - ولی دکتر مصدق در واقع موفق نشد که نفتی بفروشد و از بابت آن پولی دریافت نکند.

ج - چرا. دو کشتی ژاپنی‌ها بردند، دو کشتی با سه کشتی ایتالیا شیبا بردند - اینها را انگلیسها توقیف کردند و دولی بعد از رد شدن دعوی انگلیسها در محاکم ژاپن و در محاکم ایتالیا دیگر مجبور بودند آنها را اول کنند و آنها نفتی را که بردند پولش را نخوردند. حالا به مصدق وصلت دادند و این پول، آن را من یادم نیست.